

بیش معنوی - ۴۰

ترجمه

حامد علی آقایی

## کتاب حکمت

شامل کتاب ایوب، کتاب جامعه،

غزل‌های سلیمان، و گزیده‌ی مزامیر

نشر نگاه معاصر

## فهرست

- پیشگفتار عهد حقیق که به «کتاب حکمت» مشهور است از پنج بخش عمده تشکیل شده که عبارتند از: «کتاب ایوب»، «مزامیر داوود»، «کتاب جامعه»، «امثال سلیمان نسی» و «غزل‌های سلیمان». دو ویژگی این کتاب‌ها را به هم پیوند داده است: یکی نظم اشعری‌گرایی و دیگری از حکمت است که البته بخش‌های فوق از حیث این دو ویژگی کاملاً متفاوت است.
- ۹ کتاب ایوب
- ۷۳ توضیحات کتاب ایوب
- ۸۵ کتاب جامعه
- ۱۰۳ توضیحات کتاب جامعه
- ۱۰۵ گزیده‌ی مزامیر داوود
- ۱۲۷ توضیحات مزامیر داوود
- ۱۲۹ غزل‌های سلیمان
- ۱۴۱ توضیحات غزل‌های سلیمان

در این کتاب و ترجمه‌ی که از عهد حقیق صورت گرفته، ملاک اصلی و آنچه برای مترجم در درجه‌ی نخست اهمیت قرار داشت، زیبایی و جذابیت متن و محتوا برای مخاطب امروزی بود. بر همین اساس از میان بخش‌های منگور، «امثال سلیمان نسی» کنار نهاده شد، چرا که آکندگی این بخش از اندرزهای اخلاقی بسیار و به‌مثابه‌ی مکرر موجب یکواختی آن گشته و از لحاظ لطف و زیبایی، آن را در سطحی پایین‌تر از دیگر بخش‌های کتاب حکمت نشانده است. در مورد مزامیر نیز به دلیل حجم بسیار و همچنین تکراری بودن مضمون بسیاری از مزمورها، به گزیده‌ای از آن بسنده کردیم و البته گزیده‌ایم در این گزیده، زیباترین مزمورها را چارچوب کرده‌ایم.

## کتاب ایوب

### باب نخست

۱. در سرزمین «عوص» ایوب نامی بود کمال یافته و درستکار. مردی خدای ترس و پرهیزگار
۲. او را به جهان هفت پسر بود و سه دختر
۳. و از مکتب و مال، هفت هزار گوسپند، سه هزار اشتر، پانصد جفت گاو، پانصد ماده الاغ، و خادمانی بیرون از شمار. بدین سبب او بزرگ مردمان مشرق بود.
۴. پسران او هریک به روزی در خانه سور می دادند و خواهران خویش فرامی خواندند تا در طعام و شرابشان شریک شوند.
۵. و چنین بود که از پس هر شادخواری ایوب به قصد تقدیس آنان بامدادان از بستر برمی خاست و قربان‌هایی درخور به شماره‌ی تمامی شان بر آتش می نهاد. هم از بیم آنکه مباد فرزندانم گناهی کرده و در دلشان جسارتی با پروردگار رفته باشد. و ایوب بر این طریق مداومت می نمود.
۶. زمان گذشت و روزی آمد که فرزندان پروردگار در پیشگاه او جمع آمدند و ابلیس نیز در آن میان.
۷. و پروردگار ابلیس را فرمود: به کجا بوده‌ای؟ ابلیس چنین پاسخ داد: به گشت و گذار در پیش و پس و فراز و فرود زمین
۸. و پروردگار ابلیس را فرمود: آیا در احوال بنده‌ی من ایوب نگریسته‌ای؟ آنکو در زمین همتایش نیست. مردی کمال یافته و درستکار، خدای ترس و پرهیزگار؟



۹. آن‌گاه ابلیس پروردگار را گفت: آیا خدای ترسی ایوب از سر اخلاص است و بی سبب؟
۱۰. آیا تو حصاری امن بر گرد او و خانه‌اش و هرآنچه به هر جانب دارد برنکشیده‌ای؟ تو به دسترنج او برکت داده‌ای و دارایش در زمین رو به فزونی است!
۱۱. اکنون دمی دست پیش آر و هرآنچه دارد برگیر، و بنگر همو چگونه چشم در چشم تو زبان به ناسپاسی خواهد گشود.
۱۲. پروردگار ابلیس را فرمود: بنگر! تمامی دارایی‌اش را تحت قدرت تو درآوردم. تنها آسایش مرسان، و ابلیس از محضر پروردگار برون آمد.
۱۳. و روزی از روزها به هنگامی که پسران و دختران ایوب در سرای برادر مهترشان به طعام و شراب سرگرم بودند
۱۴. قاصدی نزد ایوب آمد و گفت: گاوان به شخم زدن مشغول و الاغان به چرا در کنارشان
۱۵. که «سایان» بر آنها تاختند و جملگی را درربودند. آری ایشان خادمان را به لبه‌ی تیغ سپردند و کس نماند مگر من، که ترا خبر آوردم.
۱۶. او را هنوز گفتار باقی بود که قاصدی دیگر به درون آمد و گفت: آتش خداوند از آسمان دررسید و جمله گوسپندان خاکستر کرد و خادمان را نیز و کس نماند مگر من، که ترا خبر آوردم.
۱۷. او را نیز هنوز گفتار باقی بود که قاصد سوم از در درآمد و چنین گفت: «کلدانیان» در سه گروه بر اشتران هجوم آوردند و همه را با خود بردند. آری، و خادمان را یکسر به لبه‌ی تیغ سپردند و کس نماند مگر من، که ترا خبر آوردم.
۱۸. او را هنوز گفتار باقی بود که قاصدی دیگر از راه رسید و گفت: پسران و دخترانت سرگرم شادخواری بودند در سرای برادر مهترشان
۱۹. و بنگر! بادی سهمگین از جانب صحرا وزیدن گرفت. چهار کنج خانه ویران کرد و سرا بر سر ساکنان سرزنده فروریخت. اینک ایشان مرده‌اند و کس نماند، مگر من که ترا خبر آوردم.
۲۰. بدین‌گاه ایوب به پا خاست. عبای خویش بر تن درید و موی سر تراشید. خود را بر خاک افکند و به نیایش نشست.

۲۱. و این‌سان لب به سخن گشود: برهنه از بطن مادر برون آمدم و برهنه بدان‌جا باز می‌گردم. پروردگار بخشید و همو بازستانده است. متبرک باد نام پروردگار
۲۲. در تمام این احوال نه گناهی دست و زبان ایوب را آلود و نه او جهلی به خداوند نسبت داد.

\* \* \*

## باب دوم

۱. دگر باره، به روزی دیگر فرزندان پروردگار در پیشگاه او جمع آمدند و ابلیس نیز در آن میان.
۲. و پروردگار ابلیس را فرمود: به کجا بوده‌ای؟ ابلیس چنین پاسخ داد: به گشت و گذار در پیش و پس و فراز و فرود زمین
۳. و پروردگار ابلیس را فرمود: آیا در احوال بنده‌ی من ایوب نگریسته‌ای؟ آنکو در زمین همتابیش نیست. مردی کمال‌یافته و درستکار، خدای ترس و پرهیزگار؟ و او همچنان بر سر ایمان خویش است، هرچند مرا بر او برانگیختی تا بی‌سببی به نابودیش کشانم.
۴. ابلیس گفت: پوست در برابر پوست. آری آدمی هرآنچه دارد در راه جانش فدا می‌کند.
۵. اینک دست پیش آر و بر گوشت و استخوان او گزند رسان و بنگر همو چگونه چشم در چشمت زبان به ناسپاسی می‌گشاید.
۶. و پروردگار ابلیس را فرمود: بنگر! او در دستان توست، تنها جانش مگیر
۷. آن‌گاه ابلیس از محضر پروردگار به در آمد و ایوب را با دمل‌هایی دردناک از پای تا سر به رنج افکند.
۸. و ایوب پاره‌سفالی در کف گرفت تا خارش پوست فرو نشانند و در میان خاکسترها به زانو درآمد.
۹. در این وقت همسرش بدو گفت: آیا همچنان بر ایوان خویش پا می‌فشاری؟ خدای را لعن و دشنام گوی و چشم از جهان فروپوش.
۱۰. ایوب اما با او گفت: تو سخن می‌گویی و گویی زنی ابله دهان گشوده است. چگونه است این؟ آیا باید که تنها خوشایند خویش را از دست خداوند چشم بدریم؟ و در تمام این احوال کلامی گناه‌آلود بر زبان ایوب جاری نشد.